

بررسی تطبیقی آمیختگی مفهوم هویت با زبان در ابعاد ساختاری و محتوایی دو رمان مادر کوچک و ناپدید زبانی فرانسه

مه‌زاد شیخ‌الاسلامی*^۱، زینب رضوان‌طلب^۲

۱. مربی زبان و ادبیات ایتالیایی، دانشگاه تهران

۲. استادیار زبان و ادبیات فرانسوی، دانشگاه تهران

پذیرش: 1397/11/1

دریافت: 1397/5/12

چکیده

بحران هویت و دوپارگی وجودی از موضوعات محوری «ادبیات مهاجرت» است؛ این درحالی است که یکی از شاخصه‌های اصلی ساختاری ادبیات «پسااستعماری» تلاش نویسندگان برای واژگونی جایگاه قدرت میان زبان استعمارگر و زبان استعمارزده یا به عبارت دیگر، مقابله نرم با استعمار است. بدین ترتیب، بررسی دادوستد هوشمندانه‌ای که در آثار ادبی میان دو زبان استعمارگر و استعمارزده صورت می‌گیرد، بیانگر موضع، مهارت و خلاقیت نویسنده در به‌کارگیری ابزار زبان است. هدف از نگارش این جستار برجسته‌سازی تأثیر تجربیات مشترک و همسان نویسنده ایتالیایی - سومالیایی، کریستینا اویاکس علی فرح و نویسنده الجزایری تبار و فرانسوی‌زبان، آسیه جبار در نگارش دو رمان ایشان با عناوین *مادر کوچک* و *ناپدید زبانی فرانسه* است. در این جستار، ابتدا شیوه و فن نگارش این دو نویسنده براساس آرای صاحب‌نظر ادبیات پسااستعماری، شانتال زاپوس بررسی می‌شود و سپس با تأکید بر رویکرد مکتب امریکایی و به‌روش تحلیلی - تطبیقی ارتباط تنگاتنگ اصل زبان با مفهوم هویت به‌صورت ویژه در «ادبیات مهاجرت» برجسته می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات مهاجرت، ادبیات پسااستعماری، *مادر کوچک*، *ناپدید زبانی فرانسه*، هویت، زبان.



1. مقدمه

اهمیت ارتباط با زبان خارجی و فرایند «از آن خویش‌سازی» زبان در آثار نویسندگان مهاجر، امری بنیادی است. علاوه بر این، در مطالعات پسااستعماری نیز همواره بر محوریت مسئله زبان تأکید شده است. دراصل آمیزش مؤلفان جنوب جهان با زبان‌های مناطق مرکزی (که در بیشتر موارد همان زبان‌های کشورهای استعمارگر هستند) اغلب به روشی برای واژگونی معادلات قدرت و در مقام نخست، قدرت فرهنگی و ادبی مبدل شده است. بدین ترتیب، اندیشه واژگونی زبان رسمی و ایجاد انعطاف در آن مطابق با نیاز نویسنده، به‌نحوی که شکل جدیدی به زبان داده شود، از شاخصه‌های اصلی در مبحث ادبیات پسااستعماری است. به آثاری که در چنین بستر زبانی نگاشته می‌شوند، می‌توان عنوان چندزبانه اطلاق کرد و طبق نظریه ادوارد گلیسنت¹ (1928 - 2011م)، شاعر، نویسنده و منتقد ادبی فرانسوی، این علمکرد را بدین گونه تعبیر کرد:

من در زبانم تغییر مسیر ایجاد می‌کنم و آن را زیر و رو می‌کنم؛ اما نه از طریق ترکیب کلام، بلکه از طریق روزنه‌های کوچک زبانی که اجازه می‌دهند تا به رابطه زبان‌ها فکر کنم. امروزه رابطه‌های گوناگون در میان زبان‌های موجود بر کره زمین از نوع استیلایی، همزیستی، جذبی، تحمیلی و تظلمی، فرسایشی، مماسی و غیره همگی سبب می‌شوند که هر زبان محصول یک درام و تراژدی نامحدود باشد و زبان من نمی‌تواند از این قاعده مستثنا باشد. نتیجه این روابط و تأثیرپذیری‌ها این است که نمی‌توانم زبان خویش را به‌گونه‌ای تک‌زبانی بنویسم؛ بلکه باید در سایه این تراژدی و این درام دست به قلم ببرم (Glissant, 1998: 32).

الجزایر از کشورهای خطه شمال آفریقا است که بیش از یک قرن تحت نفوذ سیاسی و سلطه فرهنگی بیگانه بود. این کشور از سال 1830 تا 1962م به استعمار دولت فرانسه درآمد؛ اما سرانجام طی جنگی هشت‌ساله در برابر ارتش فرانسه توانست پس از 132 سال، استقلال خود را به‌دست آورد. این پدیده تاریخی تأثیرات عمیقی را بر پیکره زبان و ادبیات این کشور برجای گذاشت. نویسندگان الجزایری هرکدام با توجه به عوامل گوناگون، ازجمله عرق ملی، پابندی به آداب و رسوم بومی، نگرش سیاسی و نوع رویکرد به مفهوم زبان، نوعی از تعامل با زبان قدرت استعمارگر یعنی فرانسه را درپیش گرفته‌اند.

اما سوماتی در بازه زمانی 1889 تا 1908م از طریق توافق‌نامه‌هایی که با سلطان‌های محلی به امضا رسیده بود، تحت قیومیت ایتالیا قرار داشت. از سال 1908م، بخش جنوبی آن رسماً به مستعمره ایتالیا بدل شد و سوماتیای ایتالیایی شکل گرفت. در این سال‌ها، انگلیس و فرانسه نیز هریک بخش‌هایی از سوماتی را به استعمار خویش درآوردند و سوماتی‌لند و سوماتی‌فرانسوی را پدید آوردند. از سال 1950 تا 1960م که سال استقلال سوماتی کنونی است، سازمان ملل اداره این کشور را به ایتالیا واگذار کرد. گرچه دوره‌های آغازین و پایانی استعمارگری ایتالیا در سوماتی با خشونت همراه نبوده است و ایتالیا به ارائه تصویری از خود به‌عنوان حامل تمدن و فرهنگ در مناطق تحت استعمار خویش اصرار دارد، حضور ایتالیا در سوماتی نیز با مواردی از درگیری‌های خونین و سنگین، خصوصاً در طول دوره به قدرت رسیدن فاشیسم در ایتالیا، همراه بوده که البته این موارد در مقایسه با تجربه سایر کشورهای استعمارگر اروپایی بسیار محدود است. درخصوص زبان ایتالیایی باید گفت اغلب نویسندگان مهاجر، باوجود پیشینه استعماری ایتالیا، آن را زبان استعمار تلقی نمی‌کنند و برای آن‌ها این زبان فقط آینه تحولات اجتماعی در حال وقوع است. گراتزیلا پاراتی²، استاد زبان، ادبیات و فرهنگ ایتالیایی، در این باب این‌گونه می‌نویسد:

پدیده از آن خودسازی زبان ایتالیایی به‌عنوان زبانی که بدان متن‌های ایتالیایی نوشته می‌شوند، یک آرایش مثبت را منعکس می‌کند؛ زیرا بدین ترتیب، این زبان خواه از بُعد زبان‌شناسی و خواه از بُعد فرهنگی تأثیر می‌پذیرد. این هیبریداسیون زبانی بیانگر تعدد جوامع گوناگون در ایتالیای معاصر است؛ ایتالیایی که امروزه بیش از یک‌میلیون مهاجر از نقاط مختلف جهان را پذیراست (Parati, 1999: 6).

1-1. پیشینه تحقیق

آثار کریستینا اوباکس علی فرح³، یکی از برجسته‌ترین نویسندگان ادبیات مهاجرت ایتالیا، گاه از منظر زبان زنانه و گاه از منظر همخوانی محتوایی و پی‌رنگ در بستر ادبیات پسااستعماری با سایر آثار نویسندگان مهاجر در ایتالیا بررسی شده است. از برجسته‌ترین تحقیقات درباره آثار و سبک نگارش علی فرح عبارت‌اند از: رساله دکتری باربارا دیو⁴ با عنوان *ادبیات پسااستعماری ایتالیا؛ استراتژی بیان خویش در سه نویسنده زن آفریقایی - ایتالیایی*⁵ که در سال تحصیلی 2010 - 2011م در دانشگاه ساپینتزا روم دفاع شد؛ مقاله آنتا کمیل⁶ با عنوان



«کوچ‌نشینی مابین زبان و فرهنگ در رمان *مادر کوچک* به نقل از کریستینا علی فرح»⁷ که در سال 2011م در مجله *Études* به چاپ رسید؛ رساله دکتری کلیر ژنویو لاوانینو⁸ با عنوان *صدای زنان در ادبیات پسااستعماری ایتالیا* در محدوده شاخ آفریقا⁹ که در سال 2013 در دانشگاه کالیفرنیا ارائه شد؛ پایان‌نامه کارشناسی النا کرمونزه¹⁰ با عنوان *صدای زنان در ادبیات پسااستعماری ایتالیا*¹¹ که در سال تحصیلی 2014 - 2015م در دانشگاه فوسکاری ونیز دفاع شد. ولیکن تاکنون تحقیقی با محوریت بررسی آمیختگی ویژگی‌های زبانی در ابعاد ساختاری و محتوایی نخستین رمان علی فرح با عنوان *مادر کوچک* صورت نگرفته است. آسیه جبار¹² نیز یکی از مطرح‌ترین نویسندگان فرانسوی‌زبان آفریقایی است که آثارش تا به امروز به بیش از بیست زبان زنده دنیا ترجمه شده است. بسیاری از منتقدان و کارشناسان ادبی و همچنین دانشجویان دپارتمان‌های زبان و ادبیات فرانسوی در دانشگاه‌های مختلف آثار وی را از جنبه‌های گوناگون مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند. بسیاری از کتاب‌ها و مقالاتی که حاصل این واکاوی‌های پژوهشی است، ناظر به نقش و جایگاه زنان در آثار وی بوده یا به بررسی تأثیرات و نحوه بازتاب جنگ الجزایر در آن‌ها اختصاص دارد. از مطالعات مهم درمورد آسیه جبار می‌توان به کتاب *آسیه جبار: داستان‌ها و فانتزی‌ها*¹³ اثر بیدا شیخی¹⁴ در سال 2007م و همچنین *آسیه جبار یا مقاومت نوشتار*¹⁵ تألیف میری کال گروبر¹⁶ در سال 2001م اشاره کرد. آسیه جبار برای خوانندگان فارسی‌زبان کمتر شناخته شده است. تاکنون فقط دو اثر از وی به فارسی برگردانده شده: یکی *زن در الجزایر* ترجمه رضا عقیلی در سال 1357 و دیگری *عشق آوای خیال* با ترجمه افتخار نبوی‌نژاد در سال 1394.

باوجود مطالعات نسبتاً گسترده مذکور، تاکنون ظرفیت و قابلیت دو رمان *مادر کوچک* تألیف علی فرح و *ناپیدی زبان فرانسه* اثر آسیه جبار درخصوص آمیختگی بُعد ساختاری آن در بستر نقد پسااستعماری با بُعد محتوایی آن در بستر ادبیات مهاجرت مغفول مانده است.

1-2. چارچوب نظری تحقیق

گرچه حضور استعماری ایتالیا در سوماتالی، همانند فرانسه در الجزایر، به تحمیل زبان اروپایی و به‌حاشیه راندن زبان ملی و محلی نینجامید و به ابزاری برای تثبیت قدرت استعمارگران بدل

نشد، جایگاه برتری که زبان ایتالیایی در فرهنگ و اجتماع سومالیایی کسب کرد، محل بررسی و واکاوی است.

در این جستار، ابتدا براساس نظریه شانتال زابوس،¹⁷ محقق ادبیات تطبیقی پسااستعماری در دانشگاه سوربن فرانسه، شیوه نگارش علی فرح و آسیه جبار را به طور کلی از نظر خواهیم گذراند. مطابق مطالعات زابوس، شیوه‌های نگارش نویسندگان آفریقایی را می‌توان به دو دسته عمده آسان‌سازی¹⁸ و بافتارسازی¹⁹ تقسیم کرد. شیوه اول به استفاده از واژگان و عبارات توضیحی در متن با هدف تسهیل در فهم آن اشاره دارد و شیوه دوم به معنای ابداع بافتی است که در بطن آن، واژه‌ها و عبارات آفریقایی برای مخاطبان ناآشنا حامل معناست. در این جستار، برآنیم تا با بررسی تطبیقی اهمیت کاربرد زبان در آثار دو نویسنده که زبان استعمارگر را برای نگارش برگزیده‌اند، تأثیر یکسان رشد و پرورش ایشان در دو بستر تاریخی همسان را اثبات کنیم و سپس با تکیه بر مفهوم و کاربرد زبان برای این دو نویسنده و آمیختگی آن با اصل هویت از نقطه عطف دو حوزه ادبیات پسااستعماری و ادبیات مهاجرت در دو رمان مادر کوچک و ناپدید شدن زبان فرانسه پرده برداریم.

2. مروری کوتاه بر نویسندگان

هرچند در این بخش به اختصار شرح حال اوباکس علی فرح و آسیه جبار را می‌آوریم، همین چند سطر شکل‌گیری هویت و شخصیت این دو نویسنده را در تلاقی و تماس با زبان‌های گوناگون و در تعاقب آن فرهنگ‌ها و اندیشه‌های متفاوت برجسته می‌کند.

کریستینا اوباکس علی فرح به سال 1973م از پدری سومالیایی و مادری ایتالیایی در شهر ورونا متولد شد. در سه‌سالگی به سومالی رفت و در مدارس ایتالیایی دانش آموخت. وی تا سال 1991م، سال آغاز جنگ‌های داخلی در سومالی، در موگادیشو زندگی کرد؛ سپس ناگزیر از فرار به مجارستان شد و پس از آن در سال 1997م، به ایتالیا بازگشت. علی فرح در دانشگاه ساینترای روم در رشته ادبیات ایتالیایی به تحصیل پرداخت. وی پس از اخذ مدرک، در مدارس ابتدایی و راهنمایی و مؤسسات متعددی در روم به عنوان میانجیگر فرهنگی و معلم زبان ایتالیایی به صورت زبان دوم مشغول به کار شد. در سال 2008م، اولین رمان علی فرح با عنوان مادر کوچک جایزه ادبی الیو ویتورینی²⁰ را دریافت کرد.



آسیه جبار در سال 1936م در عین بسام از توابع استان ولاية البويرة در الجزایر به دنیا آمد و در سال 2015م در پاریس چشم از جهان فرو بست. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در مدارس فرانسوی زبان الجزایر گذراند و هم‌زمان به مدت چهار سال در یک مکتب‌خانه قرآنی در منطقه موزایه به فراگیری زبان عربی کلاسیک پرداخت؛ در نتیجه او علاوه بر عربی محاوره‌ای که از پدر آموخته بود و گویش بربری که از مادر به ارث برده بود، به زبان فرانسه نیز تسلط یافت. جبار در هجده سالگی برای ادامه تحصیل راهی فرانسه شد و پس از اتمام این دوره، با تمرکز بر تاریخ و ادب معاصر مغرب‌زمین، به صورت متناوب به تدریس در دانشگاه‌های مختلف فرانسه، الجزایر و آمریکا پرداخت.

در تبیین جایگاه آسیه جبار در دنیای ادبیات و ارزشمندی آثار وی به ذکر همین نکته بسنده می‌کنیم که وی اولین نویسنده آفریقایی و جزو معدود زنانی بود که در آکادمی فرانسه، ممتازترین نهاد ادبی این کشور، برگزیده شد.

3. مادر کوچک و ناپیدی زبان فرانسوی

مادر کوچک در مارس 2007 توسط انتشارات فرسینلی²¹ روانه بازار شد. این رمان شامل نه بخش است و عنوان هر بخش با نام راوی - شخصیت اول آن بخش همسان است. سه قهرمان داستان (دو زن با نام دومینیکا آکساد و بارنی و یک مرد با نام تاجیر) به یک خانواده تعلق دارند. روایات این سه تن از بیست سال تاریخ سوماتی و وقایع تاریخی‌ای همانند کودتای نظامی سیاد بار²² (1919 - 1995م) در سال 1969م، جنگ‌های داخلی، مهاجرت دسته‌جمعی و سرانجام سرنگونی نظام دیکتاتوری در سال 1991م حکایت می‌کند. این رمان محتوای پیچیده‌ای دارد: دو قهرمان زن داستان که دوران خردسالی شیرینی را باهم سپری کرده‌اند، به دست روزگار از هم جدا می‌شوند و با وجود پیوند عاطفی میان ایشان، سال‌های متمادی را دور از هم سپری می‌کنند. در نهایت یکدیگر را می‌یابند و تصمیم می‌گیرند به یاری هم با دشواری‌های ناشی از تبعید و آوارگی مقابله کنند. جست‌وجوی مکانی که در آن بتوان به ترمیم جراحات ناشی از وقایع ناخوشایند تاریخی و بازسازی روابط انسانی از دست‌رفته پرداخت، موضوع اصلی این رمان است.

نابیدیدی زبان فرانسوی در سال 2003م توسط انتشارات آلبن میشل منتشر شد. داستان این رمان در دو زمان و دو مکان روایت می‌شود که در موازات یکدیگر قرار گرفته‌اند. فرانسه و الجزایر بسترهای مکانی این داستان و دوره جنگ استقلال الجزایر و سال‌های 1990م مقطع زمانی آن است. شخصیت اول داستان که راوی نیز است، مردی الجزایری به نام برکان²³ است که پس از بیست سال زندگی در فرانسه تصمیم می‌گیرد به الجزایر برگردد تا در آنجا زندگی‌نامه خود را در قالب رمانی به‌رشته تحریر درآورد.

3-1. ویژگی‌های ساختاری: بازی قدرت میان زبان استعمارگر و زبان مستعمره

زبان - یکی از مصادیق فرهنگ و ملیت - همواره در پیوند و ارتباط مستقیم با تحولات اجتماعی و همگام با ساختار قدرت و حاکمیت حرکت کرده است. نظام استعمار با تحمیل آشکار و پنهان زبان خود بر مناسبات زندگی انسان بومی، گستره سلطه و نظارت خود را وسعت داده و عرصه رشد فرهنگ ملی را محدود کرده است. همین امر به زبان، در حکم اصلی بنیادین در شکل‌گیری و تکوین نظریه پسااستعماری، جایگاهی ویژه داده است (شاهمیری، 1389: 173 - 174) از این رو مجموعه انتخاب‌های نویسنده پسااستعماری در چگونگی به‌کارگیری زبان استعمارگر بسیار حیاتی بوده و دیدگاه نویسنده را به‌تصویر می‌کشد. استفاده آگاهانه و خلاقانه علی‌فرح و آسیه جبار از زبان، مؤکد آن است که هر دوی ایشان زبان استعمارگر را همانند زبان مادری خویش فراگرفته‌اند. روشی را که این دو نویسنده در نگارش برگزیده‌اند، می‌توان با مددجویی از کلام شانتال زابوس نگارش با لهجه نامید. وقتی «مستعمره در پاسخ به مرکز می‌نویسد»، این امر را نه با انتقام‌جویی، بلکه بیشتر «در لحن» و از طریق استفاده از زبانی که قواعد گفتمان به‌اصطلاح «مرکز (استعمار)» را واژگون می‌کند، انجام می‌دهد؛ بدین ترتیب، گونه‌های مختلفی از زبان پسااستعماری را از «حاشیه» یا «پیرامون» در «متن» به‌تصویر می‌کشد. این گونه‌های متفاوت نتیجه تغییر زبان به‌وسیله استفاده از زبان محلی است و خود برابند تغییرات اجتماعی به‌شمار می‌رود. باوجود این، نگاشته شدن این گونه‌ها در متن اغلب فراتر از صرف ثبت تغییرات اجتماعی است. نویسنده دیگر فقط آنچه را که در نتیجه تغییرات اجتماعی رخ می‌دهد، بازسازی نمی‌کند؛ بلکه از تفاوت زبانی همچون بهانه‌ای برای انتقال تفاوت ایدئولوژیک بهره می‌گیرد.



روش‌های مورد استفاده برای «نگارش با لهجه» و انتقال تفاوت ایدئولوژیک مجموعه وسیعی از صنایع را پوشش می‌دهد که به‌طور کلی «بومی‌سازی» خوانده می‌شود و خود بخشی از استراتژی برتر و آگاهانه استعمارزدایی است (Zabus, 1996: 34).

رمان مادر کوچک با الگوی ساختاری زابوس مطابقت کامل دارد و درواقع ارتباط میان دو زبان ایتالیایی و سومالیایی و آنچه این دو زبان از دیرباز به‌دوش می‌کشند، در این اثر برجسته می‌شود.

مطابق سخنان علی فرح واژگونی ارتباط بین دو زبان ایتالیایی و سومالیایی از اهداف اصلی او در نگارش این اثر بوده و نوشتن یک زبان در دل آن دیگری با هدف نوآوری در زبان ایتالیایی صورت گرفته است؛ وی این پدیده را جوان‌سازی یا احیا نامیده است. در مصاحبه‌ای منتشر نشده با علی فرح درباره آمیختگی دو زبان و اهمیت سومالیایی در اثرش می‌خوانیم: «قصدم این است که رابطه قدرت و تسلط بین دو زبان را متزلزل کنم، آن را برعکس کنم؛ البته همیشه از ریسک و احتمال کاریکاتور شدن اثرم و اینکه تنها کاراکتر طنز و شوخی پیدا کند، هراسانم» (Nur Goni, 2005 - 2006: 10).

بررسی دقیق نگارش این رمان نشان می‌دهد که تمام واژه‌های سومالیایی در متن به‌صورت ایتالیک آورده شده‌اند. بی‌گمان مواردی که ترجمه ایتالیایی این واژه‌ها ذکر شده است با شیوه آسان‌سازی زابوس مطابقت دارد؛ در همین حال، آن دسته از واژگان سومالیایی که معادل ایتالیایی آن‌ها نیامده، همراه با آواهای زبان سومالیایی که از طریق سرودهای ملی و اشعار این زبان در متن خودنمایی می‌کنند، همگی بر شیوه بافتارسازی زابوس دلالت دارند. این شیوه همان‌گونه که پیش‌تر نیز ذکر شد، بر انتقال معنای واژگان و عبارات ناشناخته زبان مستعمره به مخاطب از طریق ارتباط منطقی آن‌ها با سایر اجزای متن دلالت دارد. مطابق نظریه زابوس، دو راهکار آسان‌سازی و بافتارسازی از متداول‌ترین مداخله‌های ساختاری مؤلفانی است که از کشورهای استعمارزده برخاسته‌اند. ایشان با استفاده از ابزار زبان قصد مقاومت در برابر قدرت استعمارگر از طریق کنترل زبان و تحمیل نسخه‌ای از آن به‌عنوان زبان معیار را دارند.

علی فرح با به‌کارگیری دو شیوه آسان‌سازی و بافتارسازی، فضایی را ایجاد می‌کند که خواننده در آن آهسته‌آهسته با واژه‌های سومالیایی احساس نزدیکی و هم‌بستگی می‌کند و این واژه‌ها نه تنها مانعی برای درک و فهم مطلب نیست، بلکه مفهومی را بیان می‌کنند که از نظر

علی فرح زبان ایتالیایی به‌تنهایی قادر به بیان آن نیست. ازجمله واژه‌های سومالیایی که ترجمه ایتالیایی آن‌ها ذکر نشده، از این قرار است:

abbayo: خواهر؛ diric: لباس گشاد زنانه با پارچه نازک و آستین‌های گشاد؛ garbasar: شال بسیار نازک زنانه که با آن سر و شانه‌ها را می‌پوشانند؛ bajiye: کوفته عدس. موارد بی‌شماری هم همراه با ترجمه ایتالیایی ذکر شده‌اند:

dumaashi: همسر برادر؛ aabbe: پدر؛ huwa ya huwa: لالایی؛ walaal: برادر؛ qalbigeyga: روح من، احساس من/قلب من.

در صفحات پایانی کتاب، لغت‌نامه‌ای هست که در آن تمام واژه‌های سومالیایی و اشعاری که در آن‌ها به این زبان اشاره شده، به‌ترتیب حروف الفبا آمده و بر لغات سومالیایی که ریشه ایتالیایی دارند، نیز تأکید شده است. اهمیت این لغت‌نامه فقط در بیان معنا و ترجمه تک‌تک واژه‌ها نیست، چون این کار با یاری متن نیز امکان‌پذیر است؛ بلکه در ارائه ریشه آن عبارت‌هایی است که تاریخ طولانی‌تری دارند و بدون این توضیحات قطعاً منشأ آن‌ها ناشناخته باقی می‌ماند. بی‌گمان این دسته از واژگان از ارتباط دیرینه دو زبان ایتالیایی و سومالیایی پرده برداشته و شواهدی بر تأثیرپذیری مستقیم زبان سومالیایی از زبان ایتالیایی هستند. از این دسته از واژگان مثال‌هایی می‌آوریم:

barbaroni: اقتباس از واژه ایتالیایی peperoni با معنای فلفل‌ها؛ bariimo luuliyooo: اقتباس از واژه ایتالیایی primo luglio با معنای اول جولای؛ barruko: اقتباس از واژه ایتالیایی parrucca با معنای کلاه‌گیس.

درخصوص رمان *ناپیدی زبان فرانسه* نیز دوزبانه بودن راوی به استفاده از دو زبان متفاوت به‌فراخور موقعیت‌ها و مخاطبان محدود نمی‌شود؛ بلکه این امر گاه منجر به ورود کلمات عربی به زبان فرانسه یا برعکس می‌شود و درنهایت نمونه‌هایی از تأثیرپذیری این دو زبان از یکدیگر در شیوه گفتاری قهرمان داستان یعنی برکان پدیدار می‌شود؛ درنتیجه این رمان نیز که به زبان فرانسوی نگاشته شده، حاوی تعداد زیادی کلمات عربی است و با الگوی نگارش با لحن زابوس – که پیش‌تر بدان پرداخته شد – مطابقت دارد. کلمات عربی در رمان *ناپیدی زبان فرانسه* نیز همگی به‌صورت ایتالیک در متن درج شده و همانند رمان *مادر کوچک*، برخی با معادل فرانسوی و برخی دیگر به‌تنهایی آورده شده‌اند. بدین ترتیب، آسیه



جبار نیز به مدد استراتژی بافتارسازی و آسان‌سازی زابوس تعلق دوگانه خود را در حوزه زبان یادآور می‌شود.

از دیدگاه جبار، زبان عربی حامل معانی بافتاری قوی‌تری از زبان فرانسه است و فقط با به‌کارگیری این‌هاست که راوی می‌تواند عمق احساسات پیچیده و بعضاً ضد و نقیض خویش را ابراز کند. در این خصوص می‌توان به اظهارات آسیه جبار، در مراسمی که در اکتبر 2000 در فرانکفورت به‌منظور اهدای جایزه صلح از سوی ناشران آلمانی به وی برگزار شد، اشاره کرد: «من به زبان فرانسوی می‌نویسم، زبان استعمارگر سابق؛ زبانی که با این وجود به‌طرز غیرقابل بازگشتی به زبان اندیشه من تبدیل شده. اما همچنان به زبان عربی، زبان مادری‌ام، دوست می‌دارم، رنج می‌کشم و دعا می‌کنم» (Djebar, 2001: 237).

از میان واژگان عربی که در این رمان همراه با معادل فرانسوی‌شان آورده شده‌اند و با الگوی آسان‌سازی زابوس هماهنگی دارند، به چند مورد اشاره می‌کنیم:

el moustaqbal (l'avenir): به معنای آینده (ص 229)

el Menfi (l'expatrié/exilé): به معنای تبعیدشده (ص 84)

ya habibi (mon chéri): به معنای عزیزم (ص 138)

ya khti (ma sœur): به معنای خواهرکم (ص 147)

el-ouehch (nostalgie): به معنای نوستالژی (ص 131)

اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در ناپدید شدن زبان فرانسه برخی از واژگان عربی که جزو کلمات کلیدی و پربسامد داستان به‌شمار می‌آیند، بدون معادل فرانسوی آورده شده‌اند. این شیوه بافتارسازی زابوس سبب می‌شود تا خواننده به‌صورت ناخودآگاه با کلمات نامأنوس ارتباط برقرار کند و با توجه به متن و انسجام معنایی واژگان، آن‌ها را بفهمد. در ذیل چند مثال را مشاهده می‌کنیم:

ouali: ولی و یار خداوند (ص 36)؛ *kouma*: گفتار و سخن (ص 36)؛ *caïd*: قائد و رهبر (ص 61)؛ *djellaba*: لباس عربی بلند (ص 155)؛ *el djebha*: جبهه (ص 121).

3-2. ویژگی‌های محتوایی: هویت و زبان

در دو رمان مادر کوچک و ناپیدی زبان فرانسه علاوه بر اشاره‌های صریح در بُعد ساختاری به زبان سومالیایی و زبان عربی، علی فرح و آسیه جبار از طریق صدای شخصیت اول داستان تفاسیر و تعلمات بین‌زبانی‌ای را مطرح می‌کنند که از اهمیت و محوریت مفهوم زبان و همچنین آمیختگی آن با اصل هویت در این دو اثر حکایت دارد. این حقیقت برای خوانندگان زبان مادری بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا ایشان عموماً قادر نیستند بدین صورت بر ابزاری که از بدو تولد در اختیارشان بوده است، تعمق کنند. به عبارت دیگر، فردی که بدین سان تجربه غوطه‌ور شدن در زبان خارجی را نداشته است، معمولاً نقش و ارزش زبان را نادیده می‌گیرد؛ درحالی که افرادی که در دو دنیای زبانی متفاوت زندگی کرده‌اند، اغلب نگاهی متفاوت به مفهوم زبان دارند.

پیش از هر چیز، شخصیت‌های اصلی دو رمان مورد بحث، دومینیکا آکساد و برکان، هر دو بر نقش و تأثیر درمانی زبان نوشتاری واقف هستند. دومینیکا در فصل هشتم رمان در جست‌وجوی آرامش درونی، در قالب نامه‌ای به روان‌کاو، از خاطرات و تجربه‌هایش سخن می‌گوید و برکان به نگارش زندگی‌نامه خود در قالب رمان دست می‌یازد.

همچنین «شرایط لوح کاملاً پاک‌شده زبانی» دومینیکا آکساد پس از بازگشت از تعطیلات ایتالیایی‌اش به سومالی و هراس ناشی از این فراموشی که از آن بدین صورت یاد می‌کند: «کاهش قابلیت‌های ارتباطی و زبانی خویش را همچون مثله شدن اندام‌هایم تجربه می‌کردم» (Ali Farah, 2007: 237) همانند حسی است که برکان با گذشت مدتی از سفر به الجزایر در ارتباط با زبان فرانسه در خویش می‌یابد. خارج شدن از وضعیت دوزبانه برای دومینیکا آکساد فقط به معنای ازدست دادن یکی از قابلیت‌های بیانی نیست؛ بلکه این فقدان بحران هویتی و خلأ وجودی‌ای را به تصویر می‌کشد که دومینیکا آن را با عبارت «رنجی بزرگ» (همان، 239) توصیف می‌کند:

وقتی که از تعطیلات ایتالیایی‌ام بازمی‌گشتم، آنچه بیش از هر چیز مایه وحشتم می‌شد، شرایط لوح کاملاً پاک‌شده زبانی‌ام بود. نمی‌دانم که آیا محققان بر این پدیده آگاه بودند یا خیر، یا چیز خاصی بود که فقط برای من اتفاق می‌افتاد. درحقیقت پس از دو ماه غیبت از کشورم تقریباً یک هفته طول می‌کشید تا توانایی استفاده از زبان سومالیایی را دوباره به دست آورم. کاهش قابلیت‌های ارتباطی و زبانی خویش را همچون مثله شدن اندام‌هایم تجربه می‌کردم، خصوصاً که قابلیت‌های زبانی‌ام آن‌چنان نصف می‌شد که به من اجازه



نمی‌داد آواهای مفهوم ارائه کنم، اما در عوض سرزنش‌های اطرافیان را به دلیل فراموشی ذهنم کاملاً می‌فهمیدم (همان، 237).

درخصوص برکان نیز هرچند وی از بازیابی آواها و زبان کودکی احساس شادی و آرامش می‌کند، دوزبانه بودن خود را ارزش و حتی یک نیاز حیاتی می‌داند و بیم آن دارد که سیاست‌های دولت الجزایر در جهت ترویج زبان عربی و بازگشت به گویش‌های بومی، به هویت دوگانه وی آسیب رساند. به‌منظور فائق آمدن بر این معضل، برکان هرچه سریع‌تر شروع به نگارش رمان زندگی خود به زبان فرانسه می‌کند.

در رمان *مادر کوچک*، دومینیکا آکساد یکی از نخستین تجربیاتش از غوطه‌وری در دو زبان و در تعاقب آن در دو فرهنگ را هنگام ایفای نقش مترجم زبان سومالیایی برای مادر ایتالیایی‌اش می‌بیند. درواقع در آن هنگام دومینیکا به‌عنوان پل ارتباطی میان دو زبان و دو فرهنگ عمل می‌کرده است. ترجمه برای وی به تمرینی روزانه تبدیل می‌شود؛ تمرینی که از او کودکی می‌سازد با حس سنگین مسئولیت اثرات احتمالی بحث‌هایی که بد تعبیر شوند و به او قدرت ویژه‌ای در نگرشی ژرف به اصل زبان می‌دهد:

اغلب اوقات با یک حس مسئولیت قوی این کار را انجام می‌دادم. خصوصاً زمانی که لازم بود خوشونت‌های کلام قدری سوهان بخورند تا هیچ‌گونه احساسات منفی بروز نکند. [...] من با نظریاتی روبه‌رو بودم که از روحی عاری از هرگونه صافی و فیلتر برمی‌خاستند (همان، 233).

در رمان *ناپدید شدن زبان فرانسه* نیز، از نخستین تجربیات برکان در سیر و سیاحت در دنیای زبان‌ها و فرهنگ‌ها یاد می‌شود. برکان پس از بازگشت به الجزایر، در خانه پدری‌اش نزدیک دریا سکونت می‌گزیند. صدای امواج دریا او را در خاطرات گذشته غرق می‌کند و صدای مادر را به یادش می‌آورد. برکان معتقد است نه‌تنها زبان وی، بلکه زبان مادرش نیز در آن زمان، آینه ای برای انعکاس قطعات رنگارنگ پازل فرهنگی‌ای بوده که در آن می‌زیسته‌اند. او زبان مادر را «ملغمه‌ای از گویش‌های کوچک و بازاری الجزیره، مزین به برخی کلمات پرطمطراق و پالایش‌شده» (Djebar, 2003: 20) توصیف می‌کند. اما سفر خیالی راوی به دنیای زبان‌ها، آواها و نواها به همین جا ختم نمی‌شود؛ چراکه مرور صدا و کلمات مادر، او را به یاد معشوقه فرانسوی‌اش ماریز²⁴ می‌اندازد که علاقه زیادی به آواز خواندن به زبان اسپانیایی دارد. بدین ترتیب در ذهن راوی، زبان عربی با آهنگ مادرانه‌ای که برایش آشناست، در پیوند با عواطف و

احساسات قرار می‌گیرد و تداعی‌کننده عشق با لهجه فرانسوی و اسپانیایی می‌شود. شباهت‌های آوایی میان زبان‌های عربی و فرانسوی، به‌ویژه در قالب ترانه‌خوانی، مرز میان این دو زبان را متزلزل می‌کند. برکان که در وجود مادر خویش تبلوری از زبان مادری را می‌بیند، غوطه‌وری روزانه خود میان دو زبان عربی و فرانسوی را با کلمات زیر ترسیم می‌کند:

صدایی که در درونم کلمات فرانسوی را در تقابل با کلمات مادرم قرار می‌دهد، [...] همواره در تردید و نوسان است و از یک سو به سویی دیگر کشیده می‌شود. [...] و این بازی خاموش، هر روز صبح، یک یا دو بار مرا درگیر می‌کند (همان، ۳۵).

نام و نام‌گذاری از دیگر مباحث درخور توجه در این رمان‌هاست. نام دومینیکا آکساد، زن جوان دورگه با پدری سومالیایی و مادری ایتالیایی، از تعلق دوگانه و درام زندگی وی یا همان سرگردانی در مرز میان دو ماهیت تک‌زبانی و تک‌فرهنگی پرده برمی‌دارد. این شخصیت با روایت تضاد میان دو ماهیت وجودی خویش در رویارویی با پرسش رایج «نامت چیست؟» (Ali Farah, 2007: 128) و تردید در انتخاب بین دو بخش دومینیکا یا آکساد، بر سرگشتگی و تعلیق وجودی خویش تأکید می‌کند. ولی درنهایت دومینیکا آکساد با انتخاب نام سومالیایی «تاریخ» برای فرزندش که در ایتالیا متولد می‌شود، بر برجسته و پررنگ کردن بُعد سومالیایی وجود خویش اصرار می‌ورزد. انتخاب نام «تاریخ» که نام پدر وی نیز بوده، بیانگر میزان گرایش و پیوند وی با ریشه‌ها و گذشته‌اش است و پیوستگی عاطفی وی را به دنیای سومالیایی وجودش خاطرنشان می‌کند.

سال‌هاست که همه آکساد صدایم می‌کنند، از اسم دومینیکا چیزی جز شرمندگی عایدم نشد. [...] البته من در اینجا هیچ انتخابی نکردم. پرسش «نامت چیست؟» از اولین پرسش‌هایی است که می‌آموزیم به آن پاسخ دهیم. من؟ من یک جواب دوگانه برای این سؤال در ذهن داشتم. دومینیکا یا آکساد، کدام‌یک را ترجیح می‌دهی؟ به مدت ده سال برای همگان آکساد بودم، در این ده سال گاهی دلم برای دومینیکا تنگ شده بود، نامی که مادرم برایم انتخاب کرده بود. آکساد مرا غضبناک می‌کرد، وانمود می‌کردم که نمی‌شنیدم. این دختر گوشش سنگین است. آیا کسی حدس می‌زد که مشکلم با اسمی است که با آن مرا صدا می‌زنند؟ شک دارم. آیا دومینیکا این قدر بد است؟ یا با من جور نیست؟ سنگین و مایه زحمت است؟ و به‌نوبت همیشه همین داستان تکرار می‌شد: یا این اسم یا آن دیگری. بستگی داشت حال‌وهوایم چگونه باشد، گرایش به ریشه و پیوندهایم داشته باشم یا



برعکس ابعاد بیگانه‌ترم را انتخاب کنم. اگر می‌خواستم بُعد متفاوت خود را پررنگ‌تر و برجسته‌تر کنم، آن وقت اسمی را می‌پسندیدم که بیگانه‌تر بود؛ این حالت زیاد برایم اتفاق می‌افتاد. مثلاً گاهی وقت‌ها دلم می‌خواست آبجو بخورم بدون آنکه جسور و یا قانون‌شکن به حساب آیم، آن وقت بود که دلم برای دومینیکا تنگ می‌شد. شاید هم از نام آکساد خسته شده بودم، [...] (همان، 128 - 129).

برکان نیز ترجیح می‌دهد که معشوقه‌اش را به‌جای ماریز با نام مستعار وی، یعنی مارلیز²⁵ صدا بزند؛ چراکه احساس می‌کند تلفظ این اسم برایش خاطره‌انگیز بوده و مارلیز به‌لحاظ آوایی به واژگان زبان دوران کودکی‌اش، یعنی زبان عربی که «واژگان دوستی و تقریباً همخوانی» (Djebar, 2003: 24) هستند، نزدیک‌تر است. این مسئله خود گواه آن است که زبان بیان احساسات و عشق برای راوی، علی‌رغم اقامت بیست‌ساله در فرانسه، همچنان زبان عربی است و او با تلفظ چنین نامی است که می‌تواند بهتر و بیشتر عشق و علاقه‌اش را به معشوقه‌اش اظهار کند. برکان همواره از اینکه نمی‌توانسته به زبان عربی برای مارلیز نامه‌های عاشقانه بنویسد، احساس کمبود می‌کند. وی همچنین از اینکه مارلیز در موقعیت‌های احساسی قادر به تکلم به زبان عربی نبوده، به‌گونه‌ای ناراحت و ناراضی است. برکان خود در چنین موقعیت‌هایی از آنچه «وراجی‌های عربی» (همان، 29) می‌نامد، استفاده می‌کند. درواقع او مارلیز را با عبارات محبت‌آمیز عربی، بی‌آنکه ترجمه‌ای در کار باشد، مورد خطاب قرار می‌دهد و باور دارد این کلمات در عمق جان او می‌نشیند؛ چراکه لطافت آوایی آن‌ها در وجودش نفوذ می‌کند. از سوی دیگر این کار برکان نشان‌دهنده وجود عناصر ترجمه‌ناپذیر از دیدگاه وی در زبان مادری است. برکان، درعین ناتوانی از معادل‌یابی برای چنین عناصری در زبان فرانسه، می‌کوشد ساختار کلی این بافت فرهنگی را به مارلیز منتقل کند. در این میان، هرچند مارلیز به‌دلیل ناآشنایی با زبان عربی نمی‌تواند به‌طور مستقیم تک‌تک اجزای این بافت را بفهمد، موفق به درک کلیتی از آن به‌شیوه مطلوب می‌شود.

نقل مکان دومینیکا آکساد به‌همراه مادر از سومالی به ایتالیا پس از جدایی قطعی والدینش و متعاقب آن دوری از تمام پیوندها و روابط عاطفی پیشین، او را در گام نخست به تلاش برای نابودی تمام نشانه‌های هویت سومالیایی‌اش سوق می‌دهد و سپس به اقداماتی نظیر خودزنی و ایجاد زخم و جراحت بر پوستش می‌انجامد. دومینیکا آکساد بر این باور است که شاید با استفاده از تیغ بتواند ابهام وجودی خویش را برطرف کند. دومینیکا جهت پاسخ‌گویی به

پرسش‌های وجودی خویش پس از یازده سال به سوماتی سفر می‌کند؛ لیکن لمس واقعیت جنگ در این کشور سبب می‌شود که از این سفر همانند «اشباع شدن وجودش از سمی که در هوای زادگاهش تنفس می‌شد» (Ali Farah, 2007: 251) یاد کند. بی‌تابی وجودی و سرگشتگی دومینیکا آکساد، خواه در سوماتی و خواه در ایتالیا، گریزناپذیر است. بدین ترتیب، وی در بازگشت به ایتالیا از زبان به‌عنوان وسیله‌ای برای تأکید بر هویت فردی و اجتماعی خویش استفاده می‌کند. دومینیکا آکساد اغلب با استفاده از زبان ایتالیایی پالایش‌شده، خصوصاً در ارتباط با افرادی که زبان مادری‌شان ایتالیایی است، خودنمایی می‌کند و بدین‌گونه بر احقاق حق خویش در استفاده از این زبان پای می‌فشارد. درواقع وی ایتالیایی استاندارد را برای بیان کامل هویت زبانی و فرهنگی خویش ناکافی و نامناسب می‌پندارد و از آنجا که خواهان اخذ هویت اجتماعی با اتکا بر داشته‌های فرهنگی‌اش و نه براساس نشانه‌های بیولوژیکی‌اش است، استفاده از زبان هیبرید و شخصی را برمی‌گزیند تا بدین صورت تسلط کامل خویش را بر زبان ایتالیایی، فراسوی هرگونه وابستگی قومی و نژادی، برجسته کند:

سخت حرف می‌زنم، ساختارهای پیچیده و نامأنوس به‌کار می‌برم؛ خصوصاً در آغاز صحبت‌م چون که مثلاً قصدم این است که نشان دهم چقدر می‌توانم با زبان پیش روم. می‌خواهم که همه بدون هیچ شک و شبهه‌ای بدانند که این زبان به من تعلق دارد. این زبان، لکنت زبان من است، مرا بزرگ کرده است، جوهر و اصل من است. این زبان، مادر من است (همان، 254).

در رمان *ناپیدی زبان فرانسه*، آسیه جبار آخرین فصل از سومین و آخرین بخش رمان خود را با نقل‌قولی از نمایش‌نامه «بازگشت به صحرا»²⁶، اثر برنارد ماری کولتس²⁷ بدین مضمون آغاز می‌کند:

سرزمین من، سرزمین خودم، کجاست؟ کجاست جایی که بتوانم در آنجا بیارام؟ در الجزایر من یک بیگانه هستم و به فرانسه می‌اندیشم؛ در فرانسه من بیشتر غریبه هستم و در رؤیای الجزایر به‌سر می‌برم. آیا وطن جایی است که آنجا نیستیم؟ (Djebar, 2003: 181).

بدین وسیله آسیه جبار نیز با تأکید بر قرابت سرنوشت برکان با ماتیلدا، شخصیت اول اثر کولتس، بار دیگر بر چالش بزرگ و دغدغه ذهنی برکان که همان تعلق دوگانه است، تأکید می‌کند. برکان در صفحه سیزده رمان، از سفر خود به الجزایر با عنوان «بازگشت به خانه»



خویش» (همان، 13) یاد می‌کند و سرگردان از خود می‌پرسد موطن اصلی وی کجاست. وی برای اشاره به واژه موطن از معادل انگلیسی آن یعنی کلمه "homeland" استفاده می‌کند. این کلمه انگلیسی در زبان فرانسه معمولاً با عبارت "Le pays natal" ترجمه می‌شود که معنای تحت‌اللفظی آن «کشور محل تولد» است. پرهیز آسیه جبار از به‌کارگیری معادل فرانسوی و در عوض گنجاندن کلمه‌ای انگلیسی در متن فرانسوی رمان، و به‌ویژه جدا کردن این عبارت از مابقی متن با گیومه را می‌توان برجسته کردن احساس بیگانگی برکان با میهن خویش تلقی کرد. در تمام طول داستان، برکان ارتباط پیچیده‌ای با دو چارچوب مکانی اصلی مطرح‌شده، یعنی الجزایر و فرانسه، دارد و همواره با احساسات خود نسبت به این دو در کش و قوس بوده و به‌نوعی معلق در این فضای دوگانه به‌سر می‌برد. آسیه جبار در به‌تصویر کشیدن این تعلیق بار دیگر از ابزار زبان استفاده می‌کند؛ چنان‌که در اواخر رمان (صفحه 181) نیز اصطلاح انگلیسی دیگری را به‌معنای «بی‌خانمان در خانه [خویش]» ("homeless at home") در متن فرانسوی رمان می‌نشانند تا بیش از پیش این حس عجیب و دوگانه را درخصوص برکان منتقل کند.

4. نتیجه‌گیری

چنان‌که مشاهده شد، زبان در دو بُعد ساختاری و محتوایی دو رمان *مادر کوچک و ناپدید* زبان فرانسه از نقشی بسیار کلیدی برخوردار است. در بُعد ساختاری، زبان یادآور گذشته استعمارزده دو کشور شمالی و الجزایر بوده؛ ولی در بُعد محتوایی، تعلق دوگانه و دوپارگی وجودی ناشی از مهاجرت نویسندگان را برجسته می‌کند. بدین ترتیب در این دو رمان، شاهد آمیزش یکی از بارزترین ویژگی‌های ساختاری زبان در ادبیات پسااستعماری، یعنی همان تلاش بر واژگونی جایگاه قدرت میان زبان کشور استعمارگر و زبان کشور مستعمره با مبحث اصلی «ادبیات مهاجرت» یا به عبارت دیگر همان دوپارگی وجودی مهاجر هستیم. این استفاده آگاهانه و خلاقانه از اصل و مفهوم زبان از تجارب همسان زندگی و تحصیلی کریستینا علی فرح و آسیه جبار پرده می‌دارد. درواقع کریستینا علی فرح با داشتن مادری ایتالیایی و پدری سومالیایی، با برخاستن از یکی از مستعمرات سابق ایتالیا و تجربه مهاجرت و تحصیل در کشور ایتالیا گویی دارای دو زبان مادری است. آسیه جبار الجزایری نیز به دو زبان عربی و فرانسوی تسلط کامل داشته و شخصیتی رشدیافته در دو محیط فرهنگی - تمدنی متمایز دارد. زبان ایتالیایی و زبان فرانسوی‌ای که علی فرح و آسیه جبار در این دو رمان به‌کار گرفته‌اند، در

ارتباط و تعامل با دو زبان سومالیایی و عربی و در تطابق با شیوه‌های نگارشی زابوس زبانی هیبریدی‌ای است که از گذشته استعماری دو کشور سومالی و الجزایر پرده برمی‌دارد و آشنایی این نویسندگان با دو نظام فرهنگی - ارزشی متفاوت را برجسته می‌کند. در نهایت هر دوی این نویسندگان با الهام از زندگی شخصی خویش این دویارگی وجودی و سرگشتگی میان مرزهای زبانی و فرهنگی را در شخصیت‌های داستان خویش دومینیکا و برکان و در تأملات ایشان بر مبحث زبان متبحرانه ترسیم می‌کنند. با تکیه بر محتوای دو رمان و نظرات دومینیکا و برکان درخصوص مفهوم زبان می‌توان ایشان را نماد مهاجرانی دانست که همواره درگیر ویژگی‌های خاص هویت دوگانه خویش‌اند و در چارچوب فضا - مکانی متشکل از دو قطب شامل وطن و کشور میزبان و گذشته نوستالژیک و حال مبهم در رفت‌وآمدند. همچنان‌که مشاهده شد، حرکت روی این مرزهای ذهنی و حفظ تعادل روانی معضل اصلی زندگی چنین شخصیت‌هایی است. اما آسیه جبار و کریستینا علی فرح نشان می‌دهند که می‌توان این معضل را به فرصت تبدیل کرد؛ چراکه آشنایی با زبان‌های متفاوت دایره گسترده‌تری از لغات را پیش روی فرد می‌گذارد و قدرت بیان وی را بالا می‌برد؛ ضمن آنکه شناخت آداب و رسوم فرهنگی گوناگون تجربه زندگی و بینش و نگرش فرد را ارتقا می‌بخشد و موجب غنای معنا و هدف زندگی می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

1. Édouard Glissant
2. Graziella Parati
3. Cristina Ubax Ali Farah
4. Barbara De Vivo
5. *La letteratura postcoloniale italiana, strategie di auto - rappresentazione in tre scrittrici africane - italiane*
6. Aneta Chmiel
7. "Il nomadismo tra lingue e culture raccontato da Cristina Ali Farah nel romanzo "Madre piccola"
8. Claire Genevieve Lavagnino
9. *Women's Voices in Italian Postcolonial Literature from the Horn of Africa*
10. Elena Cremonese
11. *Voci femminili nella letteratura "postcoloniale"*
12. Assia Djebar
13. *Assia Djebar: histoires et fantaisies*
14. Beïda Chikhi
15. *Assia Diebar, ou la résistance de l'écriture*
16. Mireille Calle-Gruber



17. Chantal Zabus
18. cushioning
19. contextualisation
20. Elio Vittorini
21. Frassinelli
22. Siad Barre
23. Berkane
24. Marise
25. Marlyse
26. "Le Retour au Désert"
27. Bernard - Marie Koltès (1948 - 1989)

منابع

- شاهمیری، آزاد (1389). *نظریه و نقد پسا/ستعماری*. تهران: نشر علم.
- گاندی، لی‌یا (1391). *نظریه پسا/ستعماری*. ترجمه مریم عالم‌زاده و همایون کاکاسلطان‌نی. چ 2. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- Ali Farah, C. (2007). *Madre piccola*. Roma: Frassinelli.
- Chikhi, B. (2007). *Assia Djébar : Histoires et Fantaisies*. Paris: PUPS.
- Datin, A. & I. Collombat (2003). "Assia Djébar: La réfugiée linguistique". *Nuit blanche*. No. 92. pp. 20 - 22.
- Djébar, A. (1999). *Ces voix qui m'assiègent*. Paris :Albin Michel.
- _____ (2001). "Le discours de Francfort". *Études*. Tome 395. (9). pp. 235 - 246.
- _____ (2003). *La Disparition de la langue française*. Paris: Albin Michel.
- _____ (1985). *L'Amour, la fantasia*. Paris: Albin Michel.
- Gauvin, L. (2016). "Statut de la parole et traversée des langues chez Assia Djébar". *Carnets*. Série II. No. 7. pp. 12 - 27.
- Glissant, È. (1998). *EIntroduction à une poétique du divers*. Parigi: Gallimard, 1996, trad. it. *Poetica del diverso*, Roma: Meltemi.
- Nur Goni, R. (2005 - 2006). *Il frutto candito dell'esilio*. tesi del Master sull'Immigrazione.Venezia.
- Parati, G. (1999). *Mediterranean Crossroads: Migration Literature in Italy*. Madison, NJ: Fairleigh Dickinson University Press.
- Savad, A. (2000). *La Doppia Assenza. Dalle Illusioni Dell'emigrato Alle Sofferenze Dell'immigrato*. Milano: Raffaello Cortina.
- Zabus, C. (1991). *The African Palimpsest: Indignization of Language in the West African Europohne Novel*. Amsterdam and Atlanta: Rodopi.
- _____ (1996). "Language, Orality and Literature" in B. King (Ed.) *New National and Post- Colonial Literatures*. An Introduction, Oxford: Clarendon Press, pp. 29-44.

- http://is.muni.cz/th/384501/ff_m/Katerina_Pavlikova_384501.pdf
- <http://www.retidedalus.it/Archivi/2007/maggio/METICCIA/comberati.htm>
- <https://www.afrik.com/assia-djebar-immortelle>